مورخ ۲۳ دسامبر ۱۹۱۳ در حیفا: درباره بدایع وقوعات در سفر به غرب و تأثیرات آن

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ۲۳ دسامبر ۱۹۱۳ در حیفا:درباره بدایع وقوعات در سفر به غرب و تأثیرات آن[[1]](#footnote-1)

#### (خطابات جلد سوم، ص. ۷۹-۸۲)

هواللّٰه

خوش آمديد، احوال شما چطور است؟ از بس از صبح تا به حال من حرف زده ام ديگر قوّت نمانده است. بعضی وقت ها صحبت فرض می شود که اگر انسان نکند عنداللّه مسئول است. امروز از آن روز ها بود با وجود آنکه هيچ حال نداشتم، مفصّلاً صحبت ها داشتم، زيرا صحبت داشتن فرض بود.

در اين صفحات از القائاتی که بر نفوس شده بود، در قلوب اين ها اين القائات استقرار داشت، بعد هم روايات شهرت يافته بود. يک قدری از صحبت هائی که در اروپا و امريکا شده بود و در جرائد نشر يافته بود برای آنها بيان نمودم که اينطور نيست که آنها فهميده اند. مثلاً گمان می نمودند که ما دشمن حضرت رسول هستيم، ولی اين همه صحبتها که در کنائس و معابد يهود در اثبات حقّانيّت حضرت رسول گرديد، بعضی از اين سوء تفاهم ها را رفع نمود. امروز مفتی می گفت که فی الحقيقه اين صحبت ها که در جرائد بود، خيلی اوهامات را زائل کرد. آخر چقدر بی انصافی است. در کنيسهٔ يهود، به قول فيلسوف وامبری که در بوداپست بود و به هيچ يک از اديان معتقد نبود و سالهای سال در اسلامبول و افغانستان و ترکستان و ايران سفر کرده بود و السن اين ممالک را به خوبی می دانست، به من گفت که از يک چيز خيلی متعجّب و حيران شدم؛ من که وامبری هستم جرئت نمی کنم و نمی توانم در کليسای يهود اسم مسيح را به احترام ببرم، ولی شما با اين شجاعت و قوّت در معبد يهود اثبات نموديد که مسيح کلمة اللّه و روح اللّه بود.

در امريکا، پاپازها بعضی اعلان ها کردند که اين شخص دشمن مسيح است و در وقت ورود به امريکا، در جرائد چاپ نمودند که دشمن مسيح وارد شده. حتّی در واشنگتن در کليسائی که جمّ غفيری حاضر بودند، صحبت شد. چون از کليسا بيرون آمديم، رساله ای نوشته بودند چند ورق که اين بهائيان دشمن مسيح هستند، بنيان او را خراب می کنند، مسيحی که جانش را فدای ما می کرد، آيا جائز است که ما او را برای اين شخص رها کنيم؟ حتّی بسته ای از اين اوراق را در کالسکه من انداختند، ليکن هيچکس گوش نمی داد و جميع اظهار سرور و ممنونيّت می نمودند. بی انصافی است از مردمی که می گويند ما دشمن مسيح هستيم. ما که جانمان را فدای او می کنيم، دشمن هستيم و آنها دوست! آنها که به اسم مسيح در نهايت خوشی، در نهايت فرح و سرور زندگانی می کنند و در ديرهای مانند قصور منزل دارند می گويند ما دوست هستيم، در حالی که مشغول خوردن شراب و کباب هستند. يک شخص بود ميان نصاری از اعظم علماء از کاتوليکها که او را کاردينال می گويند. و در ميان ارتودکسها پاتريک می گويند. باری بعد از پاپا، کاردينال است. اين کاردينال در امريکا معتبر و با نفوذ است. چون کاتوليک ها در امريکا زياد هستند و متعصّب، خيلی پاپی من شدند که اين شخص دشمن مسيح است و در محافل و مجالس می گفتند که دشمن مسيح آمده است، هادم بنيان مسيح است، مخرّب شريعت مسيح است. من هيچ نمی گفتم هر چه می آمدند می گفتند که چنين و چنان می گويند، ابداً گوش ندادم تا اينکه در شهر دنور وارد شدم. گفتند که ديروز پريروز يک مُظاهرهٔ دينی شده است. کاردينال آمده است تا کليسای تازه ای را ساخته اند باز نمايد. در گشودن کليسا خيلی با طنطنه و دبدبه آمده است و به عظمت و جلال داخل شده ؛تاجی مرصّع بر سر، صولجان مرصّع در دست، لباسهای حرير و زربفت در تن و جميع کشيش ها که همراه بودند مجلّل با کلاه ها و لباس های طلا کاری آمدند. باری اين حشمت کاردينال و اين اقتدار او خيلی در انظار جلوه کرده بود، زيرا در وقتی که وارد کليسا شده، پانزده هزار نفر سجده نمودند. بعضی اين مطالب را ذکر می کردند که فی الحقيقه نمايش دينی بود.

من ديدم که از حدّ تجاوز کرده. گذشت، جمعيّتی شد، آنجا رفتم صحبت داشتم. صحبت مفصّل شد. گفتم حضرات اينجا آمدم. از قرار مسموع، نمايش دينی عظيمی در اينجا واقع شده است، يک نمايش که مثل و نظيری نداشته است. اين نمايش نظير نمايشی است که حضرت مسيح در اورشليم کرد و حضرت کاردينال در دنور اظهار نمود؛ فقط يک فرق جزئی در ميان. در آن نمايش الهی بر سر حضرت مسيح تاجی از خار بود، لکن در اين نمايش بر سر حضرت کاردينال تاجی مرصّع. در آن نمايش البسه حضرت مسيح پاره پاره بود، در اين نمايش البسه کاردينال حرير و زربفت. در آن نمايش، کسانيکه همراه حضرت مسيح بودند همواره در مصيبت و بلا، در اين نمايش، نفوسی که با کاردينال بودند، در کمال عزّت و افتخار. در آن نمايش جميع مردم سبّ و لعن می کردند و در اين نمايش جميع نفوس صلواة و تعريف و توصيف. در آن نمايش، خضوع و خشوع و تذلّل و انکسار و تبتّل و ابتهال بود، در اين نمايش عظمت و ثروت و اقتدار. آن نمايش بر روی صليب بود، اين نمايش بر روی محراب در نهايت تزيين. فرق همين قدر بود.

واقعاً مردم چقدر نادان هستند، تعريف می کردند که چقدر نمايش خوبی بود. گفتم حضرت مسيح جميع صدمات و رزايا و مصائب و بلايا را می کشيد و ليل و نهار در توی اين بيابانها تنها و بينوا، خوراکش گياه، بر سرش خار، چراغش ستاره های آسمان، هر روزی در يک صحرائی سرگردان؛ حالا حضرات در نهايت حشمت و عزّت در ديرهای بزرگ که بهترين قصور است، کيف می کنند و می گويند ما شاگردان مسيح هستيم. شاگرد بايد متابعت معلّم بکند تا جميع اطوار و رفتار او مطابق تعاليم استاد باشد، ولی اينها دستگاهی دارند، اوقاف و واردات بسيار دارند و شب و روز منهمک در جميع شهوات. کو آن نفحات انقطاع حضرت مسيح؟

کسانی که در امريکا با ما تعرّضی نکردند يهود بودند. حقيقتاً محافل خوبی تشکيل کردند و مرا دعوت نمودند و من رفتم صحبت کردم، بسيار مسرور شدند و بی نهايت اظهار فرح نمودند. در سانفرانسيسکو جميعاً اظهار سرور و فرح نمودند. هيچ اين ايراد ها نبود. بعد از اين صحبت ها، خاخام گفت ما گمان می کرديم که شرق خاموش شده بود، معلوم است که شرق شرق است؛ اين صحبت ها که شنيديم، مثل صحبت های انبياء و آباء جليله پيش ما است. و به درجه ای تأثير کرد که کاغذی آمده است که اين صحبتها که در معبد يهود شد، تأثيرش به اندازه ای بود که چون کليسای نصاری خراب شده، خاخام آمده است پيش کشيش کليسا و گفته است که کليسای شما خراب شده است و چندی طول می کشد تا ساخته شود بيائيد در معبد ما هر طوری که ميل داريد نماز و دعا بخوانيد؛ شنبه مال ما و يکشنبه مال شما!



1. نطق مبارک در حيفا ٢٤ محرّم الحرام ١٣٣٢ [↑](#footnote-ref-1)